

# ایمان؟ منجی جهان فردا

شهرید سیدمرتضی اویسی



تحولات را که این روزها در کره زمین روی می‌دهد از نظر گاه‌های مختلفی تحلیل کرده‌اند، اما هیچ یک از این تحلیل‌ها نتوانسته است از سیطره القائات تبلیغات منتشر در «امپراتوری ارتباطات» خارج شود. امپراتوری ارتباطات همان سرزمین اعتباری است که آقای مک‌لوهان آن را «دهکده جهانی» خوانده است؛ تعبیری فریب‌کارانه که ماهیت این امپراتوری را پوشیده می‌دارد.

«امپراتوری ارتباطات» فضایی است یکپارچه که وسایل ارتباط جمعی ساخته‌اند. ساکنان این امپراتوری که تقریباً سراسر کره زمین را پوشانده است بی‌آن که خود بدانند تحت سیطره حاکمیت واحدی هستند که از طریق وسایل ارتباط جمعی برقرار گشته است.

تعبیراتی چون «امپراتوری ارتباطات» و یا «دهکده جهانی» اگرچه ممکن است مبالغه‌آمیز به نظر آیند، اما اشاره به حقیقتی دارند که غفلت از آن می‌تواند از مبالغه‌های که در این تعابیر وجود دارد بسیار خطرناک‌تر باشد. من هم می‌پذیرم که تعبیر «دهکده جهانی» در عین آن که اشاره به جهانی‌بودن ارتباطات دارد مخاطبان خویش را نیز دچار این یاس می‌سازد که «هیچ چیز از چشم کدخدا پنهان نمی‌ماند»، حال آن که «کدخدا» یا آن ابوالهول که بر این دهکده جهانی حکم می‌راند، پیش از آن که قدرت‌مند باشد هراسناک است و پیش از آن که قدرت‌نمایی کند درباره قدرت خویش سخن‌پراکنی می‌کند و مردمان را می‌ترساند.

اما در عین حال، غفلت از این معنا که کره زمین با تکنولوژی ارتباطات به یک مجموعه به‌هم‌پیوسته تبدیل گشته خطرناک‌تر است از آن که هول کدخدا در دلمان رخنه کند. دشمن را نباید دست کم گرفت، علی‌الخصوص این ابوالهول را که خود، شیطان اکبر است.

«ابوالهول» تعبیر بسیار خوبی است برای این شیطانی که تحقق تاریخی یافته و حاکمیت خویش را بر ترس و وحشت مردمان از قدرت خویش بنا کرده است. اما در این که فضایی به‌هم‌پیوسته از ارتباطات با یک هویتی واحد وجود دارد که انسان‌های سراسر کره زمین را اسیر «نظام ارزشی» واحدی ساخته است تردیدی وجود ندارد. نمونه‌اش همین تعابیری است که عموم ما پذیرفته‌ایم؛ «جهان سوم»، «کشورهای پیشرفته» و در مقابل آن کشورهای «عقب‌مانده» و یا «عقب‌نگه‌داشته‌شده»، «توسعه‌یافتگی» و یا «توسعه‌نیافتگی»... تعابیری از این قبیل بسیارند، اما من به همین دو سه نمونه اکتفا کرده‌ام تا از اصل مبحث باز نمایم، در عین آن که این شواهد مثال خواهند توانست مرا در ادامه سخن یاری دهند.

ما با پذیرش خود به عنوان کشور «عقب‌افتاده» و پذیرش غرب به عنوان «پیشرفته» چه چیزی را پذیرفته‌ایم؟ نتیجه طبیعی پذیرش این تعابیر آن است که هم خود را یکسره در این جهت قرار دهیم که این «عقب‌ماندگی» را جبران کنیم. این که ما موفق شویم یا نشویم تغییری در اصل مطلب نخواهد داد و اصل مطلب این است که مگر «پیش» و «پس» کجاست که آن‌ها «پیش» رفته باشند و ما «پس» مانده؟ اگر پیش آن‌جاست که غربی‌ها رسیده‌اند، صد سال سیاه می‌خواهم که به آن‌جا نرسیم و اگر «پس» این‌جاست که ما اکنون قرار داریم، چه بهتر که در همین جا بمانیم. پذیرش

همین یک معنا در سراسر کره زمین کافی است برای آن که هیچ انقلابی ایجاد نشود، چرا که اگر «غایت انقلاب» در نهایت همان است که غربی‌ها به آن دست یافته‌اند، دیگر چه انقلابی؟ فقط می‌ماند آن که مردمان کشورهای عقب‌مانده همچون دانشجویان چینی به خیابان بریزند و از دولت‌های خویش بخواهند که هر چه زودتر آمریکایی شوند و به کشورهای «پیشرفته» ملحق گردند.

پس می‌بینید که آن تعبیر «دهکده جهانی» چندان هم بی‌معنا نیست. مگر ما این «رزش»‌ها را نپذیرفته‌ایم و در رادیو و تلویزیون و محاورات روزمره و خطابه‌های ژورنالیستی به آن‌ها تفوه نمی‌کنیم؟ وقتی ما که هسته جوشان انقلاب معنوی در جهان امروز هستیم نتوانستیم دریابیم که با قبول این معانی چه غایتی را پذیرفته‌ایم، وای بر احوال دیگران از مردمان الجزایر و عراق و لیبی و سوریه و اردن... پاکستان و افغانستان! ما با قبول این تعبیر، پذیرفته‌ایم که «پیشرفت همان است که برای آنان رخ داده. فلذا نباید به خشم بیابیم از آن که ما را مرتجع و واپس‌گرا» بخوانند. آن‌ها هم با همین نگاه به جهان می‌نگرند که خود را پیشرفته می‌دانند و ما را پس‌مانده، و از این‌جا نتیجه می‌گیرند که هر تحولی اگر در جهت دستیابی به «توسعه‌یافتگی» باشد «رشد» است و اگر نه، واپس‌گرایی و ارتجاع. و مگر غایت انقلاب اسلامی چه بود؟ توسعه‌یافتگی؟ رشد اقتصادی؟ حصول دموکراسی؟

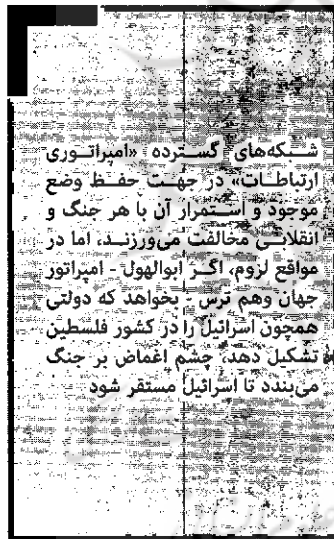
این تعبیر را فقط برای نمونه به میان آوردم و اگر نه، تعبیراتی از این قبیل به‌صورت غیر قابل‌انتظاری زبان ما را بیمار کرده است. بیماری زبان را دست کم نگیریم؛ بیماری زبان یعنی بیماری ادب و فرهنگ، یعنی بیماری تفکر و تعقل، یعنی سرگشتگی و گم‌گشتگی

**«امپراتوری ارتباطات» فضایی است یکپارچه که وسایل ارتباط جمعی ساخته‌اند. ساکنان این امپراتوری که تقریباً سراسر کره زمین را پوشانده است بی‌آن که خود بدانند تحت سیطره حاکمیت واحدی هستند که از طریق وسایل ارتباط جمعی برقرار گشته است.**

را انکار کند و در مقابل کدخدا شاخ و شانه بکشد. و انصافا این اشغالگری بی‌مبالات هم از معدود کسانی است که جرات دارد در یک چنین جهانی رودرروی غرب قلدرباب قداره بایستد و با او بر سر قدرت بجنگد. من جنگ‌طلب نیستم، اما می‌دانم که زندگی بشر در طول تاریخ بدون جنگ فراز و فرودی نخواهد داشت و تحولی در آن روی نخواهد کرد، چنان‌که در همین قرن، جهان دو جنگ بین‌المللی و چند جنگ طولانی به خود دیده است و تظاهرات مردم اروپا و آمریکا علیه جنگ نیز بیش‌تر بدان سبب است که آن‌ها جنگ را می‌شناسند و از عواقب آن باخبرند، اگر چه باز هم تلویحا بر این معنا اشعار دارند که اگر جنگ‌های بین‌المللی اول و دوم نبودند، انقلاب صنعتی این‌سان که امروز به بار نشسته است تحقق نمی‌یافت. جهان فردا دیگر از آن غرب نیست و همه تحولات حکایتگر همین حقیقت هستند، و غرب نیز با این لشکرکشی می‌خواهد بر این تصور یکسره خط بطلان بکشد. در این جنگ چه غرب پیروز شود و چه صدام حسین، تقدیر تاریخی بشر در این عصر جدید همان است که گفته شد. آمریکا و اروپا بعد از دو قرن روشنفکری و یک قرن توسعه صنعتی به همان عاقبتی دچار آمده‌اند که همه تمدن‌ها در طول تاریخ اگر این هیاهوی قدرت از بین برود، خلا وجود آن را چگونه باید پر کرد؟ به نظر می‌رسد که پیش از اضمحلال و فروپاشی کامل، با رویکرد دیگر باره انسان به عالم معنا خلا درونی بشر که ناشی از بی‌ایمانی است پر خواهد شد و «اثبات» جای «انکار» خواهد نشست.

«ایمان» منجی جهان فرداست چنان‌که منجی ایران شد و انقلاب اسلامی را به سرچشمه جوشان انقلاب معنوی و دینی در سراسر جهان مبدل کرد. ■

انتظار می‌کشند. و مردم جهان هم اگر ترس از مرگ و عدم آرامش بر تفکراتشان سایه نمی‌انداخت، درمی‌یافتند که چقدر از وضع موجود خسته‌اند. کره زمین خسته است. بشر بعد از قرن‌ها زمین‌گرایی و خودپرستی احساس می‌کند که نیازمند عالم معنا است. او این عالم را در درون خویش باز خواهد یافت و به آن باز خواهد گشت، اما نه «بی‌رنج» بلکه «با رنجی بسیار» این دوران رنج اکنون سر رسیده است. آن‌چه را که گفتم به حساب حمایت از جبهه مقابل نیروهای چندملیتی نگذارید. جنگ‌های مردمان جهان با یکدیگر اگر «جهاد مقدس دینی» نباشد، لاجرم مبتنی بر «قدرت طلبی» است و جنگ خلیج فارس نیز از این نوع دوم است. ما اگر ضرورت ایجاد تحولاتی اساسی را متناسب با این رویکرد دیگر باره بشر به دین و دینداری احساس کرده باشیم، باید بدانیم که تحول بدون جنگ ممکن نیست.



به نظر می‌رسد که تحولات جهانی در جهت ایجاد یک جبهه متحد اسلامی علیه اسرائیل برای تحریر فلسطین سیر می‌کند و علت این که تحلیل این وضع حول محوری که عنوان شد چندان ساده نیست آن است که در مقابل آمریکا و نیروهای چند ملیتی که مظهر شیطان اکبر هستند، «حق غیر ممزوج به باطل» قرار نگرفته است و اگر نه، هیچ انسانی حق نداشت در پیوستن به جبهه حق تردیدی به خود راه دهد و تعلل ورزد.

صدام حسین در اشغال کویت محق نیست، اما از آن سو، علت لشکرکشی غرب با تمام قوا نیز آن است که کسی از این پس جرات نکند که قواعد بازی دهکده جهانی

و انحراف تاریخی در مسیر و مصیر. ما باید در اطراف تمامی تعابیری که در زبانمان وارد شده است تأمل کنیم و نباید که این تعبیر «دهکده جهانی» را نیز بپذیریم. کدخدای این دهکده که همان ابوالهول یا شیطان اکبر است ما را به همزیستی مسالمت‌آمیز می‌خواند تا خود بر اریکه قدرت بماند. او جرات چون و چرا کردن درباره ارزش‌های مقبول و مشهور این دهکده جهانی را نیز از ما می‌گیرد تا ما هرگز به ضرورت انقلاب نرسیم و اگر هم که انقلاب کردیم، با اختیار «توسعه‌یافتگی» به مثابه غایت‌الغایات انقلاب، ناچار بار دیگر کسکول‌گذاری پیش کدخدا دراز کنیم تا به ما تکنولوژی لازم برای استحصال این آرزو را اعطا کند. شبکه‌های گسترده «امپراتوری ارتباطات» در جهت حفظ وضع موجود و استمرار آن با هر جنگ و انقلابی مخالفت می‌ورزند، اما در مواقع لزوم، اگر ابوالهول - امپراتور جهان وهم ترس - بخواهد که دولتی همچون اسرائیل را در کشور فلسطین تشکیل دهد، چشم اغماض بر جنگ می‌بندد تا اسرائیل مستقر شود و آن‌گاه دیگر... تا بنجیم و علیه اسرائیل متحد شویم و فلسطین را از او پس بگیریم، ده‌ها سال می‌گذرد.

پس همه هم آن‌ها مصروف حفظ وضع موجود است و استمرار آن، ندای «صلح، صلح» برای همین است که ما بشنویم، نه اسرائیل. آزادی هم «چماقی» است که بر سر ما ساخته‌اند، اگر نه هر گاه که منافع ابوالهول در خطر افتد، حکم سانسور اخبار در سراسر امپراتوری ارتباطات به اجرا در می‌آید و اگر تظاهراتی علیه جنگ خلیج فارس بر پا شود، پلیس‌ها به خیابان‌ها می‌ریزند و صدها نفر را دستگیر می‌کنند، همراه با ضرب و جرح و شکنجه‌گاه‌های اسرائیل روی زندان‌های معتصم و المتوکل... را سفید کرده‌اند، اما نطق از کسی در نمی‌آید و در عوض، گالیندویل راه به ایران می‌آید.

اما با این همه، در امپراتوری ارتباطات اگر فقط اخبار وارونه می‌شدند در برابر وارونگی ارزش‌ها چیزی نبود، اما مهم آن است که ما را هم رفته‌رفته به قبول «قواعد جهانی بازی» در این دهکده ارتباطات وامی‌دارند. تحولاتی که این روزها در کره زمین روی می‌دهد نوید عصر دیگری را می‌دهد که در آن ابوالهول از اریکه قدرت به زیر خواهد افتاد و غرب از هم فرو خواهد پاشید و تمدنی دیگر، نه از شرق و نه از غرب، که از خاورمیانه بر خواهد خاست. همین که دهکده جهانی آقای مک لوهان انکار شود و «وضع موجود» در خطر افتد به منفعت همه انقلابیونی است که عصر دیگری را

